

## احکام جزمی دیروزین و نیاز های جامعه امروزین

رشد برق آسای دانش و توانای های بشر، فناوری های ارتباطی و علوم تجربی باعث انتقال و همسانی دانش، تجربه و تعقل، فکر و اندیشه در سراسر جهان می شود. این را ما بخوئیم یا نخوائیم ادامه خواهد یافت

دانش، تجربه، خرد و منطق مرز نمی شناسد. هر فکر و اندیشه یی که در یک نقطه زمین پیدا میشود، بی درنگ نتیجه آن در سرزمین های دیگر محسوس است. این به این معناست که ما باید مطابق زمان پیش برویم و هنجار های حقوقی، اخلاقی و انساندوستانه امروزین را معیار و ملاک عمل قرار دهیم نه دیروزین را. مثلن پرسمان های مربوط به نقاشی، پیکرتراشی، عکس، فیلم و ویدیو که در اسلام ممنوع است، دیگر نمی توان ممنوع کرد؛ یا برعکس، موضوع برده و برده داری را که احکامش هنوز هم در اسلام پابرجاست، نمی توان پذیرفت، یا نابرابری زن و مرد را، یا نابرابری کافر و مسلمان را. این احکام ها را در دین است دیگر نمی توان قبول کرد، هرچند که برای ما آیه و حدیث بیاورند، هرچند میدانم که بسیاری ها از شرم لازم می دانند این بدحکمی ها را پنهان می کنند یا به شکلی بودن این احکام را توجیح می کنند

همچنان در پرسمان های اجتماعی و سیاسی سالهاست که کشور ها در سیاستگذاری و دولرداری سرنوشت خویش را از بند دین و مذهب جدا کرده اند و آزادی دین و آیین را یکجا با آزادی بیان و آزادی اندیشه پذیرفته اند، چیزی که در کشور های اسلامی پذیرفته نمی شود

دین میخی است که جهان اسلام را به جایش میخکوب کرده است. در کشور های دیگر حکومت از دین جدا است و مکتب از کلیسا به دور. هر یک در بخش خویش مصروف است، دین به آیین حکومتداری کاری ندارد

معیار و سنجه رفتار انسان ها با همدیگر، حقوق و آزادیهای انسان بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر پیمانهای بین المللی حقوق بشر است که در تراز بین المللی تایید و تصدیق شده است

بر اساس معیار های پذیرفته شده حقوق بشر، دین یک امر شخصی شمرده می شود. هر کس هر دین، آیین و مذهبی را که پیروی می کند، مسأله شخصی اش هست. یک انسان

می تواند یک دین را قبول کند یا از آن برگردد، درین صورت کدام جزا و سزای بر آن کس نیست

در کشورهای مسیحی دین حاکمیت نمی کند، اما قانون حاکمیت می کند و قانون اساسی بنیاد زندگی اجتماعی را پی میریزد

دولت ها بر اساس قانون که زائده عقل، دانش و معیار های عام اخلاقی است، وضع می شود، تغییر می یابد و در صورتی ناکارایی لغو می گردد و قانون جدید جایش را میگیرد. قانون نظر به اوضاع و شرایط موجود زندگی همواره در تغییر و تبدیل است

ولی، دین به خاطر جزم و جمود بودن احکامش نمی تواند، به زندگی اجتماعی که دایم در تغییر و تحول است، به کار آید. برای جامعه پویا، قانون پویا لازم است، نه احکام جزمی و سنگینه شده دینی که به درد جامعه مدرن نمی خورد. در غیر آن جامعه از پویایی خود فرو میماند

این حقیقت را نمی توان انکار کرد، مگر کسانی که برای بهره کشی از دیگران و استفاده سوء از دین، به دین متوسل شوند، مانند خرقة پوشان دینی و شریکان دنیا طلب ایشان که دین را وسیله میسازند

اگر به دین اسلام و احکام ناسخ (لغوکننده) و منسوخ (لغو شده) قرآن توجه کنید می بینید که این احکام حتی در مدت ۲۳ حکومت پیامبر اسلام توان ایستادگی در برابر تحولات جامعه آن زمان را نداشتند که دو سوم آیات قرآن یا ناسخ است یا منسوخ، پس اگر فریفتن مردم نیست، چگونه ممکن است که این احکام که در آن زمان یکی دیگری را منسوخ می کرد، در زمان ما، در جامعه مدرن ما، کارآ باشند. می دانیم که یارای ایستادن و پاییدن را به مدت ۲۳ سال نداشتند

از همین رو است که نه دین بلکه قانون مدنی متکی بر عقل و دانش امروزیین باید در جامعه حکومت کند

احکام دینی باید به حوزه خصوصی افراد تبدیل شود و حوزه اجتماعی و سیاسی را به قانون مدنی و قانونهای متکی بر خرد و دانش واگذاشت. دین و ایمان را بگذارید به دین داران و ایمانداران تا در زندگی خصوصی خویش به آن مصروف باشند

من در یک گفتار فشرده درباره احکام ناسخ منسوخ در قرآن بیان کرده بودم که ناسخ و منسوخ نمی تواند کار خدای توانا و دانا باشد

خواستم درین رابطه با بیان شواهد به جزم و جمود دین اسلام بپردازم. نمی خواستم این نوشته ام دراز شود. اما هرچند فشرده سازی کردم، کوتاهتر ازین نشد

نخست از همه می گویم که وقتی ما یک دین، یک اندیشه یا یک آیین را آیین جزمی می نامیم که در آن تفکر کردن، اندیشیدن، تدبیر کردن آزاد ممنوع باشد. ممنوع بودن به این معناست که پیروان خویش را از اندیشیدن، و فکر کردن دربارهٔ پرسمانهای مختلف منع می کند

نیک می دانم که هر آخوند، ملا، متفکر دینی یا آدم عادی خواهد گفت که چنین نیست. آیا تفکر کردن، اندیشیدن و تعقل در دین اسلام ممنوع است؟ اگر ممنوع است آیا این قدر آیهٔ قران که افلا تدبرون، تعقلون و تتفكرون می گوید برای چیست؟

باید گفت که این تفکر کردن، اندیشیدن، تدبیر کردن در دین اسلام برای آن نیست که یک مسلمان بتواند اندیشهٔ آزاد داشته باشد، برای آن نیست که هر آنچه را که خودش درست میداند، بپذیرد، حتا اگر آن اندیشه و فکر در تضاد کامل با اندیشه اسلامی او و دین اسلام باشد. بلکه اندیشیدن را در چوکات، در دایرهٔ و محدودهٔ احکام جزمی اسلامی اجازه میدهد نه فراتر از آن را. شما این را در رفتار هر مسلمان می بینید

هیچ مسلمان حق ندارد که خلاف آنچه که در دین و آیین اوست بپذیرد یا وارد اندیشهٔ شود که اسلام آن را منع کرده است. تفکر و اندیشیدن او باید در خدمت دین باشد و تا آن حد آزاد است که از چوکات دین بیرون نشود. همین امر است که یک مسلمان را به جمود فکری دچار می سازد. به عبارت دیگر یک مسلمان آزادی بیان و آزادی اندیشه ندارد اگر او از حدود تعیین شده بیرون شد و چیزی گفت که اسلام او را منع کرده است، به ارتداد و تکفیر مواجه خواهد شد و جزایش هم معلوم است. چنانچه از ابن عباس منقول است که پیامبر فرمود: اگر مسلمانی از دین اسلام بازگشت، او را بکشید. (صحیح البخاری جلد ۹ برگ ۲۰۱). آخوند با این حدیث نمی تواند بگوید که گالیله را کلیسا توبه داد، ما چنین نیستیم. ملاها و پیروان شان تا هنوز ششمشیر تکفیر را در دست دارد، حال آنکه کلیسا قرن هاست که شمشیر را بر زمین گذاشته است

وقتی پیروان یک دین و آیین به چنین احکام روبرو اند، طبیعی است که آنان به معنای واقعی کلمه نه آزادی بیان دارند و نه هم آزادی اندیشه و تفکر. این عدم آزادی بیان و آزادی اندیشه انسان ها را به جمودی فکری عادت می دهد. همین است که کشورهای اسلامی از نگاه فکری از عقبمانده ترین کشورهای اند. دین به آنان تعیین می کند چه بگوید و چه نگوید. عدم فرمان از این امر مرگ را در پی دارد. این تنها نیست حاکمان کشورهای اسلامی ازین احکام به سادگی بر ضد اقبیان سیاسی خود استفاده می کنند

در جای که اندیشه آزاد نباشد، از آن بدتر اندیشه و تفکر در خدمت دین قرار بگیرد، دین که به ذات خویش صد ها مشکل عقیدتی و علمی دامنگیرش است، افراد جامعه در بند اندیشهٔ خشک و خشن خویش محبوس اند

**اما آزادی اندیشه چه است؟**

اولتر از همه آزادی اندیشه یکی از حقوق بشری انسان است. بشر آزاد آفریده شده و آزادانه می تواند فکر و اندیشه اش را بیان کند. این برخلاف آنچه است که در اسلام گفته می شود که ما شما را برای عبادت کردن آفریده ایم

هر فرد، در هر دین و آیین که هست بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیماننامه های گوناگون جهانی حقوق بشر آزاد است که اندیشه و عقیده اش را درباره هر چیزی بیان کند؛ حتا درباره خدا و دین. حتا اگر آن اندیشه ستیهنده با گفتار خدا و مقدسات دین باشد. درست همان چیزی که گالیله و داروین و دانشمندان دیگر کرده اند و می کنند. کسی را نباید به خاطر اندیشه اش کشت. انسان آزاد است هیچ دینی را نپذیرد

دوم اینکه آزادی اندیشه، تفکر آزاداندیشانه است. هیچ دین و آیینی نمی تواند جلو این آزادی اندیشه را بگیرد. آزادی اندیشه به معنای پایبندی به استقلال فکری و استدلال منطقی است. هیچ کس حق ندارد به بهانه «توهین به مقدسات و غیره» انسان را از تفکر فلسفی و آزادانه منع بسازد و جلو اش را بگیرد. عبارت های خشک و کلیشه یی مانند توهین به اعتقادات یا آداب پسندیده نمی تواند مانع از آزادی بیان شود، مگر در آن جای که ملامت مشیر تکفیر را در دست دارد که تفکر ملایمی تفکر دیگر جایز نیست

این به معنا نیز هست اگر انسان که به فکر و اندیشه بهتر دست یافت که آن اندیشه از لحاظ منطقی و عقلی و دانش درست تر از فکر و اندیشه پیشین اش است، آن را می تواند بدون هیچ ممنوعیتی بپذیرد. این شامل اندیشه عقیدتی و دینی یا تغییر دین و عقیده نیز می شود

این به این معنا نیز است که انسان حق دسترسی به معلومات و آگهی ها بدون محدودیت دارد و هم حق دارد اندیشه اش را بدون هیچ کرانه مندی با دیگران هم‌رسانی کند

### آیا دین این طرز آزادی اندیشه را قبول دارد؟

طبیعی است که دین این طرز اندیشه را نمی پذیرد. وقتی که این طرز اندیشه را نمی پذیرد، جمود فکری پیامد آن است و اگر کسی ادعا کند که چنین نیست مربوط به طرز فکر خودش است. کاشکی چنین نمی بود اما متاسفانه چنین است. آزاداندیشی به واقعیت عینی دین سازگار نیست

دین میگوید همان چیزی که به کتاب های دینی آمده است درست است. اگر یافته های شما بر خلاف قرآن است، آن یافته ها را به هیچ رو، نمی پذیرید. مگر اینکه آن یافته ها انکارناپذیر باشد، آنگاه پیامبران نوین که همانا ملاهای نو و روشنفکران ملاپیشه اند، به آیات دستبرد می کنند تا معنای قرآن را مطابق میل خود تغییر دهند

حتا دین یک مومن را منع می کند و میگوید که نباید در مکان و محلی بنشیند که در آن کسانی هستند که در کلام الله ایراد می گیرند یا پرسش های می کنند که از سوی دین منع شده است. درینجا، دین نه تنها دیگر اندیشیدن را برای پیروانش منع می میکند حتا نشستن را به جای که چنین ایراد ها گرفته می شود منع کرده است. این را می گوئیم جمود فکری

پرسش این است که اگر همه چیز دین راست و برحق است، پس این ممانعت ها از پرسش، پژوهش و تردید و شک برای چیست؟

جهداگران اسلام حتا منابع علمی را آتش زده اند. در تاریخ، ما مثال های داریم ازین که خلفای راشیدیین، امر به سوزانیدن کتابخانه ها در ممالک اشغال شده می کردند. زیرا به این عقیده بودن که در قرآن همه چیز هست. قرآن برای هدایت مردمان کافی است، نیازی به علم و دانش و افکار دیگران نیست

مکتب ها و دانشگاههای که امروز در کشورهای اسلامی است، از جبر زمانه است. کشورهای اسلامی چاره دیگر ندارند باید با زمانه سازگار باشند و دانش و فن روزگار را نمی توان رد کرد. در ابتدا در برابر این مکتب ها مقاومت می شد. از سوی دیگر ما حتا هنوز شاهد سوزاندن مکتبها و کتابخانه ها از طرف بنیادگرهای اسلامی بوده و هستیم. مکتب چیزی میگوید که در قرآن و حدیث نیست یا خلاف آن است

این درحالی است که بسیاری داستان های قرآن افسانه های بیش نیستند که نه تنها از نگر علمی و تاریخی اهمیت ندارند بلکه از نظر اخلاقی و بشردوستانه نیز هیچ درسی اخلاقی در خود ندارند، مانند داستان توفان و عمر نوح، داستان ذی القرنین، داخل شدن خرشید در چشمه قیر، قوم یاجوج و ماجوج، سد آهنین که در برابر خرابکاری های آن قوم بنا نهاده شده است، آیات متناقض که یک بار می گوید اول آسمان را آفرید، و بار دیگر می گوید اول زمین را آفرید، یک بار می گوید آیات ما مبین و روشن است، در آیات دیگر می گوید آیات ما متشابهاست، آیات که دوستی با نامسلمانان را منع می کند، و غیره

### **اما این جمود و ایستایی فکری مسلمانان از کجا سر چشمه میگیرد؟**

وقتی به منبع های مهم اسلام که قرآن و حدیث است مراجعه کنیم می بینیم که آب از بالا خیت شده است. هم در قرآن و هم در حدیث، مسلمانان از آزاداندیشی و تفکر مستقلانه منع شده اند. به مسلمانان توصیه شده است که چیزی درباره دین نپرسند و به خدا پناه ببرند

در بالا یاد کردم که این همه تفکر، تدبیر، تعقل و تامل در آیات تنها برای این است که مسلمانان تنها در چوکات دین تفکر، تدبیر، تعقل و تامل کنند. اگر این تفکر، تدبیر، تعقل و تامل آزادانه و مستقلانه باشد، دین اسلام آن را ممنوع کرده است. حتا به حدی که می گوید اینها همه وسوسه شیطان است در وجود شما

ما می بینیم که ما عقل و مغز داریم، ما به چیزی شک می کنیم، ما هر سخنی را نمی پذیریم. ما باید عقل و هوش و دانش و تجربه خویش را برای درک پدیده ها و هستی استفاده کنیم. این شایستگی های انسانی عقل، هوش، دانش، فکر و اندیشه، برای محبوس کردن و به زندان افکندن هوش و خرد ما آفریده نشده اند که دین خواهان آن است

**در زیر مثال های از آیه ها و سنت درین مورد می آورم**

**آیه ۶۸ سوره انعام**

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِنَّمَّا يُؤسِّسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَعُدُّ بَعْدَ الذِّكْرِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

**ترجمه**

و چون ببینی کسانی در آیات ما فرو می روند (کنجکاو می کنند) از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس از توجه، [دیگر] با قوم ستمکار منشین

البته این آیه را پیامبران امروزین به شکل دیگر ترجمه می کنند. آنها در داخل قوس می نویسند که و چون کسانی را دیدی که در آیات و نشانه های ما به هرزه گویی می پردازند یا به خرده گیری و طعن زدن می پرسند. اما یَخُوضُونَ به معنای فرورفتن و کجکاوی در چیزی است، نه هرزه گویی، یا به خرده گیری و طعن زدن

**اما طبری چنین ترجمه می کند**

چون گوی آن کسها را که گفت و گوی کنند اندر آیتهای ما روی بگردان از ایشان تا گفت و گوی کنند اندر حدیثی (سخنی) جز آن؛ که اما فراموش کند ترا دیو، مه نشین پس یادکاری با گروه ستمکاران

طبری در تفسیر خویش می گوید روی بگردان از ایشان تا گفت و گوی کنند اندر حدیثی (سخنی) جز آن، یعنی درباره چیزی دیگری؛ اگر دیو که همان شیطان است ترا به فراموشی وادار کند، یعنی فراموش کردی چنین کنی، پس ازینکه به یادت آمد با گروه ستمکاران منشین

ملاها می دانند که مردم فارسی زبان عربی نمی دانند به این خاطر به معنای کلام خدا دستبرد می کنند. ورنه «گفت و گوی کنند اندر آیتهای ما» را ببین و «به هرزه گویی می پردازند یا به خرده گیری و طعن زدن» را ببین. حتا در صورت آخر نیز باید به آنان به بحث نشست نه اینکه گفت با ستمکاران منشید

البته ترجمه طبری بهترین ترجمه از آن آیه است زیرا آن را همانگونه که هست ترجمه کرده است. درینجا دیو به معنای شیطان است. طبری هم یک مسلمان کامل بوده است

به هر حال، الله درین آیه آشکارا به پیامبر اسلام می گوید که اگر کسانی، در رابطه به آیات ما کندوکاو می کنند یا پرسش می کنند یا می پرسند، تو رویت را به سوی دیگر کن، اگر فراموش کردی چنین کنی، پس ازینکه به یادت آمد، با آن مردم منشین، چون آن قوم ستمکار اند

آیا پرسیدن و کنجکاوی در باره مسایل عقیدتی یا هر مسأله دیگر نشانه پی از ستمکاری است؟ وقتی که پرسش های شان را از پیامبر نپرسند پس از کی بپرسند؟

اگر پرسیدن ستمکاری باشد، پس تمام انسانها ستمکار اند و بیشتر از همه کودکان ستمکار اند. انسان در سرشت خویش پرسشگر و جستجوگر است و این خصلت را از همه بیشتر به کودکان می توان دید که دربارۀ هر چیزی پرسان می کنند، حتا دربارۀ خدا. اما این آیه به این معنا نیست که کودکان ستمکار اند

البته در آن زمان مردم پرسش های داشتند که میخواستند، پیامبر اسلام به آن پاسخ دهد، نه اینکه آنان را از پرسش منع کند

منع پرسشگری، دلیل مبرهن بر منع آزادی بیان و منع آزادی اندیشه است که از زمان پیامبر شروع شده است. البته میدانیم که عدم آزادی اندیشه باعث رکود و جمود فکری می شود

در آن وقت مردم میخواستند بسیاری مسایل را که نمی فهمیدند، بفهمند. پرسش های داشتند. میخواستند به آن پرسش ها پاسخ بیابند

:آیه دیگر درین باره آیه ۱۰۲ سوره مائده یا این آیه

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ

**البته گروهی پیش از شما نیز این چیزها را پرسیدند، سپس بدان کافر شدند**

ببینید پرسشگری باعث کفری می شود

با این طرز اندیشه نمی شود از جمود فکری رهایی یافت. این آیه هم واضح بیانگر این است که خدا مردم را از پرسش و کنجکاوی دربارۀ دین منع می کرد

اما به جای اینکه به پرسش های مردم پاسخ داده شود، در اسلام از پرسش کردن پیشگیری می شود. منع کردن پرسش در مورد قرآن و مسایل عقیدتی از همان وقت شروع شد و تا به حال ادامه دارد

وقتی که پرسش نباشد، شک و تردیدی نباشد، انسان در حالت رکود فکری قرار می گیرد. این را هرکس می داند که شناخت و معرفت و دانش از پرسشگری و شک و تردید می آغازد

البته پرسش های در باره خدا هم می شد. مثلن، وقتی که الله همه چیز را آفریده، پس چه کسی خدا را آفریده است. وقتی که خدا را خالق نیست، پس چرا همین اندیشه و تفکر را در باره جهان هستی نپذیریم که جهان هستی را خالق نیست، نه موجود ناپیدایی که کس از آن اثری نمی بیند و هر کس به زعم خویش از آن فهمی دارد

اینها پرسش های بوده اند که پیامبر اسلام به جای اینکه پاسخی به این پرسش ها دهد، ازین پرسش ها طفره میرفت

به حدیث های زیر نیز توجه کنید و ببینید که پاسخ پیامبر اسلام درباره این پرسش ها چگونه است

از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: همچنان مردم از هم می پرسند تا آنکه گفته می شود: **الله خلق را آفریده، پس چه کسی الله را خلق کرده؟ هر که چنین چیزی یافت بگوید: بگو به الله ایمان آوردم**

و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: **شیطان به نزد یکی از شما آمده می گوید: چه کسی این و آن را آفریده؟ تا جایی که می گوید: پروردگارت را که آفریده؟ پس هرگاه به اینجا رسید به الله پناه برده (اعوذ بالله گوید) و [به این فکر] پایان دهید**

درینجا حتا می گوید که نه یک انسان متفکر و پرسشگر، بلکه شیطان به نزد شما می آید و می گوید: چه کسی چنین و چنان را آفریده؟ و الله را کی آفریده است؟

اما یک متفکر مستقل و آزاداندیش به این قناعت نمی کند. اگر موجودی وجود داشته باشد که نیازمند آفرینش نباشد، پس همان فکر را چرا درجهان خود به کار نبریم. پرسش ها را باید پاسخ داد، نه اینکه گفت که پناه ما به خدا و به او ایمان می آوریم. منع پرسشگری، همیشه پویایی و جویایی اندیشه را نابود می کند

جالب این حدیث به روایت ابوهریره است

**پیامبر اکرم به من گفت: ای ابوهریره! مردم پیوسته از تو می پرسند تا آنجا که می گویند: چه کسی الله را آفریده است؟ گفت: روزی من در مسجد بودم که گروهی از اعراب آمدند و گفتند: ای ابوهریره! چه کسی خدا را آفریده است؟ ابوهریره مشتی سنگریزه برداشت و به سمت آنان پرتاب کرد و گفت: برخیزید و بروید؛ دوست من راست گفت.**

((صحیح مسلم، جلد ۱ حدیث های ۲۱۲ تا ۲۱۷))



درین جا می بینید که حاجت نیست پاسخی به پرسش داده شود. باید پرسشگران را از خود دور ساخت و سوی آنان سنگ انداخت

تمام این روایت ها و همچنان زندگی واقعی مسلمانان ثابت می سازند که اسلام آزادی اندیشه را قبول ندارد. نبود آزادی اندیشه خود دلیل بر رکود فکری مسلمانان است. باید ازین طرز فکر به دور شد. آزادی اندیشه، یعنی اندیشه آزاد و مستقلانه، حتا ستهنده و متضاد با احکام اسلامی

نتیجه اینکه: در قرآن کسی که پرسش می کند ستمکار است، یا کافر می شود و در حدیث ها می بینیم هر که چنین پرسشی میکند، علاج اش این است که بگوید: به الله ایمان آوردم، به الله پناه می برم و به این فکر پایان دهید. به سخن دیگر، این از وسوسه های شیطان است و علاج این درد این است: آدم به این اندیشه ادامه ندهد و از ادامه ی وسوسه شیطان خودداری کند، و بگوید: به الله پناه می برم

بنابراین مومن ایمان می آورد و شک نمی کند و کافر انکار می کند. جمود فکری نیز ادامه می یابد

ازین سبب ما در جهان اسلام به جمود فکری رو آورده ایم و عادت کرده ایم عقل هوش خود را به بند بکشیم. نتیجه اش نیز هویداست و آن عقبماندگی فکری است. این امر باعث می شود که باعث می شوند که حاکمان ما نیز طالب، ملا و آخوند باشند